

سبزه

لشوش در محراب!

از ظواهر امر چنین برمی آید که حکومت اسلامی و آنچه خود را «جنبش سبزه» می نامد، قصد دارند دست در دست یکدیگر تظاهرات «نمایشی» ۲۲ بهمن سالجاری را تبدیل به رفراندومی جهت تأیید دوباره «حکومت اسلامی» کنند. البته این «اهداف» صریحا عنوان نمی شود؛ در «پرده» می گویند، و در پس همان پرده، محافل استعماری که طی ۸ دهه اخیر سرنوشت کشور را به صورتی که می بینیم در قلب فاشیسم و سرکوب رقم زده اند، سعی دارند تا اینبار نیز به قولی «خر لنگ به منزل برسانند!»

ولی این سؤال را می باید مطرح کرد که چرا امروز ملت ایران به این مقطع پای گذاشته؟ چرا و به چه دلیل تحولات سیاسی که پس



ز باغی که پیشینیان کاشتند
پس آیندگان میوه برداشتند

کودتای میرپنج در تاریخ معاصر کشور یکی از هولناک‌ترین مقاطع تاریخی است که در کمال تأسف، به دلائلی که پرشماری آن‌ها از حوصله این مقال خارج است، عملاً مورد هیچ نوع تجزیه

از کودتای میرپنج تبدیل به جنگ چند روزه «محافل» شده بود، امروز به خیابان‌ها کشیده می‌شود و به صورتی اینچنین طولانی و دامنه‌دار در فضای سیاسی کشور ریشه دوانده گریبان ملت ایران را می‌گیرد؟ مسلماً بدون نگاهی اجمالی به گذشته‌ها نمی‌توان بر تحولات امروز پاسخی یافت، که خاقانی می‌فرماید:

و تحلیل تاریخی در خور قرار نگرفته. جوانان ایران نمی‌دانند که در پس آنچه «کودتای پهلوی‌ها» خوانده می‌شود چه جایگاهی‌هایی در قلب حاکمیت کشور صورت گرفت و دامنه آن تا چه حد بر سرنوشت ایرانیان تأثیر گذاشت. ادعای آغاز چنین بررسی‌ای در یک وبلاگ گزافه‌گوئی است، هر چند تلاشی جهت ارائه چند سرفصل خواهیم داشت.

نویسنده کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی»، در فصلی که مربوط به شکل‌گیری حکومت پهلوی می‌شود چند صفحه را به این بررسی اختصاص داده. هر چند اصولاً نگرش این نویسنده را خصوصاً در مورد تحلیل‌های تاریخی که از صدراعظم‌های قاجار و پهلوی صورت می‌دهد مورد تردید قرار می‌دهیم، این اصل را قبول داریم که این کتاب شاید نخستین تلاش جهت گشودن باب بررسی نقش کودتاها در سرنوشت ملت ایران طی قرن بیستم باشد. و به استنباط ما اگر امروز جامعه پای در چنین بحران‌سازی استعماری و بی‌ریشه‌ای گذاشته دقیقاً به دلیل همین پیشینه کودتائی در «طبقات حاکمه» ایران است.

به طور خلاصه باید گفت که، پس از پایان جنگ جهانی اول که با فروپاشی سه امپراتوری بزرگ، تزارهای روسیه، خلفای عثمانی و هابسبورگ‌های اتریش همراه بود، و در کنار این تحولات گسترده، فروپاشی «قیصرایسم» پروسی نیز اروپای غربی را دچار آشفتگی کرد، سرنوشت کشور ایران به عنوان منطقه نفوذ دو امپراتوری تزاری و انگلستان از پایه و اساس دچار تغییر شد. دربار انگلستان که علاقه‌ای برای تقسیم غنائم جنگی با عموزاده‌های روس خود نداشت، دست بلشویک‌ها را برای ایجاد بلشو در روسیه باز گذاشت و نهایت امر با کودتای بلشویک‌ها و فروپاشی تزارایسم تمامی اهرم‌های سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی روسیه در ایران و منطقه‌ای که بعدها «جمهوری ترکیه» نام گرفت از نظارت مسکو خارج شده تحت انقیاد انگلستان درآمد.

دربار مفلوک قاجار در این مقطع با مشکلات فراوانی روبرو شد. این دربار که در درون خود به یک نظریه سلطنتی سنتی و پوسیده پناه داده بود، تمامی «استقلال عمل» خود را مدیون تقابل میان اهرم‌های تصمیم‌گیری، یا بهتر

بگوئیم توطئه‌های روس و انگلیس بود که فضائی تهی جهت فعالیت‌های سیاسی «شاه» فراهم می‌آورد. پر واضح است که پس از خروج اهرم‌های روس دیگر محلی برای مانورهای «ملوکانه» در تقابل با سیاست انگلستان باقی نماند. دربار قاجار دو راه در برابر خود داشت، یا خلع شاه قاجار و قبول سرنگونی، و یا اعلان جنگ به انگلستان! دیدیم که در یک دربار فروهشته و فاسد، سرنگونی کم‌هزینه‌تر «تلقی» شد؛ شاه قاجار تخت سلطنت را گذاشت و در رفت. و این بود پایان سلطنت در تاریخ کشور ایران.

در چنین بزنگاهی است که طرح حکومت اسلامی در ایران بر روی میز سفارت انگلستان در تهران قرار می‌گیرد. مجری چنین «طرح» جانانه‌ای نیز کسی نبود جز سیدضیاء طباطبائی، مأمور شناخته شده انگلیس که تحت الهامات سیدجمال‌الدین اسدآبادی خواب و خیال برقراری حکومت جهانی اسلامی و احیای امپراتوری عثمانی را می‌دید. حکومتی که گویا در ورق‌پاره‌های سفارت انگلستان می‌بایست اینبار از شهر تهران «ظهور» می‌کرد!

ولی دوران کرکری‌های سیدضیاء دیری نپائید و زمانیکه انگلستان، به دلیل تحولات گسترده در روسیه انقلابی و ترکیه «لائیک»، از برقراری حکومت اسلامی مورد نظر خود با تکیه بر فعالیت‌های سیدضیاء ناامید شد، میرپنج، دست‌راست همین سیدضیاء را به جانش انداخت و او را «شاه» خواند! ولی آنچه در این مقطع مورد نظر ماست، نه بررسی سلطنت پهلوی که ساختار سیاسی طبقه حاکمیتی است که پس از فروپاشی قاجارها در کشور پایه‌ریزی شد.

می‌دانیم که در ایران، از نظر تاریخی بنیاد سلطنت پیوسته توسط رهبران ایل‌ها و قبائلی تجدید حیات می‌یافت که در نبرد با دیگر قبائل برتری نظامی خود را به اثبات می‌رساندند. اینان بر دیگران پیروز می‌شدند و از طریق قتل‌عام و با گرفتن باج و خراج خزانه سلطنت را پر می‌کردند و از محل همین خزانه جهت گسترش فساد مالی و انداختن قبائل مختلف به جان یکدیگر حداکثر استفاده را صورت می‌دادند تا سلطنت را از گزند حریفان «مصون» دارند. خلاصه بگوئیم، پس از فروپاشی سامانیان، ایران توسط نوعی نظریه سلطنت اداره می‌شد که از نظر تاریخی در ابتدائی‌ترین و وحشیانه‌ترین

صور خود منجمد باقی مانده بود. قاچارها نیز به هیچ عنوان از این صورت کلی مستثنی نبودند.

«شیوه تولید»، یعنی شیوه‌ای که نهایت امر در تعاریف اقتصاد نوین به نوعی «ارزش اضافه» منجر می‌شد در قلب این وحشیگری که سلطنت سنتی کشور به شمار می‌رفت، بر پایه غارت دسترنج روستائیان، یعنی چپاول تولیدات کشاورزی تکیه داشت. در نظریه سلطنت سنتی حمایت از صنایع اهمیتی نداشت، چرا که «صنایع» نیازمند تمرکز انبوه جمعیت می‌شد و شهرنشینی نمی‌توانست، به دلیل چالش‌هایی که در ساختار امنیتی و نظامی به وجود می‌آورد، در نظریه حاکمیت سلطنت سنتی ایران مورد حمایت قرار گیرد. یکی از دلایل عقب‌ماندگی صنعتی ایران از دیگر کشورهای جهان، همین پیش‌فرض‌های ساختار ویژه «قدرت» در سلطنت سنتی می‌باید تلقی شود.

در فردای کودتای میرپنج تمامی این ساختار از هم فرومی‌پاشد. خوانین و رؤسای قبائل و اقوام که طبق عادت، جهت اعمال حاکمیت دست‌گدائی به سوی حکومت مرکزی و یا عوامل سیاست‌های روس و انگلیس دراز می‌کردند، منابع درآمدشان را از دست دادند. روسیه غایب بود؛ سلطنت سنتی از میان رفته بود و خزانه در اختیار انگلستان قرار داشت، این دولت نیز فقط از «لشوشی» حمایت می‌کرد که از طریق کودتا توسط کلنل آبرون ساید در تهران به قدرت رسیده بودند. با نابودی منابع درآمد مالی رؤسای قبائل و خوانین محلی، دست دولت کودتا برای قدرت‌نمایی کاملاً باز بود. و دلیل قدرت‌گیری عجیب و برق‌آسای میرپنج طی چند ماه فقط و فقط همین دینامیسم مالی بود.

چپاول تولیدات کشاورزی در چنین شرایطی آنقدرها نمی‌توانست برای خوانین محلی وسیله‌ای جهت ابراز وجود «مستقلانه» در برابر دولت مرکزی به حساب آید، دلیل نیز روشن بود، تقریباً همزمان با اوج‌گیری میرپنج‌ایسم شاهد «اهمیت» استراتژیک منابع نفتی در جنوب نیز می‌شویم! انگلستان از طریق تزریق نقدینگی در دستگاه

میرپنج، نقدینگی‌ای که تحت عنوان «فروش نفت» به دولت امتیاز واردات از خارج اعطا می‌کرد، در عمل از همان روزها پای در فروپاشاندن شیوه تولید جاری در کشور گذاشت. فروپاشانی تولید کشاورزی در ایران بجائی رسید که طی گریه‌رقصانی‌هایی که سال‌ها بعد تحت عنوان «انقلاب سفید» در کشور به راه انداختند کاشف به عمل آمد که تعداد قابل توجهی از «خوانین» و قدرت‌های سنتی کشور پیش از اصلاحات ارضی، با فروش زمین‌ها و دهات به عوامل دولت سال‌ها و سال‌ها بود که در خارج از کشور اقامت‌گزیده بودند. اینان تحت حمایت دولت محمدرضا پهلوی اصولاً کاری با دهات و روستائیان که گویا «رعایای‌شان» به حساب می‌آمدند نداشتند، چرا که دولت از طریق تزریق نقدینگی‌ای که صادرات نفت در اختیارش می‌گذاشت اینان را «پیش‌خرد» کرده بود. و به همین دلیل فروپاشانی ساختار فئودال به راحتی عملی شد، و مقاومت بسیار اندکی که در برابرش شاهد بودیم بیشتر به دلیل تقابل منافع محافل مختلف در غرب بود تا تقابل میان محافل داخلی.

همانطور که گفتیم، ساختاری که چنین روندی را بر اقتصاد کشور از آنروز حاکم کرد، متشکل از گروهی لشوش شهری بود. اینان برای نخستین بار در تاریخ کشور ایران پدیده‌ای به نام حکومت «شهری» را پایه‌ریزی کردند. با این وجود در میان این گروه «لات‌ولوت‌ها» همه نوع زباله دیده می‌شد؛ فرزندان خوانین، آیت‌الله و روحانی، نظامی و ماسون و خشکه‌مقدس، بازاری، و حتی بلشویک و خصوصاً گروه‌هایی وابسته به اقلیت‌های مذهبی از آشوری و بهائی و یهودی و ...! خلاصه تمامی اوپاش شهری که از دربار و «خان‌خانی» و شازده‌بازی قاچارها دل‌پر‌دردی داشتند در کنار «آب‌قنات» کودتا دست‌اتحاد به یکدیگر دادند و پایه‌ریزی نخستین حکومت شهری در ایران آغاز شد.

علیرغم تفاوت‌های چشم‌گیر که میان این گروه «لشوش» شهری وجود داشت، همگی در یک اصل کلی توافق نظر کامل داشتند: انگلستان قدرتی جهانی است و سیاست

جهان دست انگلیسی‌هاست! و از طرف دیگر، براساس همین برداشت این گروه شایع کرده بودند که اگر با انگلیسی‌ها کنار بیائیم، می‌توانیم از وجودشان برای سربلندی و سرفرازی ملت ایران هم استفاده کنیم! ولی اگر حضور استعماری انگلستان در ایران دلائل فراوانی داشت مسلماً دلائل مذکور شامل «سربلندی ملت ایران» نمی‌شد. به همین دلیل شاهدیم که تصفیه‌های گروهی عملاً از اوائل دوره پهلوی اول آغاز می‌شود. در هر بزنگاه که منافع انگلستان با قسمتی از موجودیت سیاسی و تشکیلاتی این «لشوش» در تضاد قرار می‌گرفت، دولت مرکزی که در عمل نماینده اصلی استعمار در کشور به شمار می‌رفت وظیفه داشت اینان را به صورت مختلف «تصفیه» کند. قتل مخالفان، تبعید افراد و گروه‌ها، تحمیل انزوای سیاسی، بازنشستگی پیش از موعد، و ... از شیوه‌های رایج بود که توسط دولت مرکزی و شخص شاه اعمال می‌شد. این تصفیه‌ها تا آنجا پیش می‌رود که نهایت امر شامل حال شخص رضامیرپنج نیز می‌شود! در شهریور ۱۳۲۰ ارتش انگلیسی پهلوی دستور می‌گیرد تا اعلیحضرت عظیم‌الشأن، فرمانده کل قوا را نیز با یک کشتی باری انگلیسی از بنادر جنوب همچون «نفت خام» به خارج صادر کند. عملی که به سرعت برق و باد صورت می‌گیرد!

خلاصه کنیم، سلطنت اگر از شیوه سنتی خود به طور کلی خارج شده بود، و پای در پدیده‌ای نوین گذاشته بود، این «پدیده» به هیچ عنوان قصد تجدیدنظر در وحشیگری، بی‌توجهی به قوانین انسانی، زیرپای گذاشتن حقوق ملت، فساد گسترده مالی و خصوصاً سرکوب شهری و ایالتی در دستور کار خود نداشت؛ سلطنت جدید درست پای جای پای همان سلطنت سنتی گذاشته بود، با یک تفاوت کلی؛ این عملیات «خداپسندان» اینبار بجای دربار قاجار و صفوی و غیره، تحت نظارت عالی انگلستان صورت می‌گرفت.

طی دوران پهلوی دوم نیز شاهد امتداد همین خیمه‌شب‌بازی‌ها هستیم. ولی پدیده شهرنشینی در دوره محمد رضا پهلوی، به دلیل وابستگی هر چه

بیشتر به صادرات نفت خام از رشدی تصاعدی برخوردار شد. گسترش پدیده شهرنشینی استعماری امکان «سربازگیری» برای پیشبرد سیاست‌های خارجی را هر چه بیشتر افزایش داد. «لشوش» جدید که معمولاً متعلق به نسل دوم مهاجران روستائی بودند، به سرعت می‌توانستند در چارچوب این روند، «لشوش» قدیم را در ساختار دولت و تشکیلات «سیاسی - امنیتی» جایگزین کنند. و به این ترتیب از رشد و شکل‌گیری «بافت طبقات» در جامعه نیز جلوگیری به عمل می‌آمد. در مورد «بافت طبقات»، نقش آن در ارتقاء فرهنگی و سیاسی و مالی، و نیاز جامعه بشری به این «بافت»، پیشتر مطالب مفصلی نوشته‌ایم و خواننده را جهت اطلاع بیشتر به همین مطالب ارجاع می‌دهیم. ولی به صورت خلاصه بگوئیم که فروپاشی «بافت طبقات» یکی از اصول غیرقابل تردید در پیشبرد سیاست‌های استعماری در کشورهای جهان سوم است. و در چارچوب همین فروپاشی بافت طبقات است که امتداد این طبقات اجتماعی را نه در کشورهای جهان سوم، که معمولاً در پایتخت کشورهای استعمارگر می‌باید جستجو کرد.

خلاصه کلام، در دوره شاه سابق جهت پاسخگوئی به همین «نیازها» شاهدیم که پدیده‌های جدیدی در سطح جامعه به سرعت رشد می‌کند: اعزام لشکر عظیم «دانشجو» به خارج از کشور، پایه‌ریزی مراکز دانشگاهی پرجمعیت و کم‌ارزش از نظر علمی در داخل، مدرک‌پرستی، پیروی از مدهای غربی و ... از رشدی سرطانی برخوردار می‌شود، اینهمه در جامعه‌ای که به هیچ عنوان نیازمند چنین پدیده‌هایی نبود. چرا که ایران به عنوان یک کشور مصرف‌کننده نیازی آنچنانی به کارشناسان واقعی صنعتی نداشت، آنهم در شرایطی که تولید صنعتی تحت نظارت محافل استعماری عملاً در کشور به تعطیل کشانده شده بود. از طرف دیگر، ساختار اجتماعی و فرهنگ عقب‌مانده فئودالی، خصوصاً استبداد سیاسی حاکم در ایران اجازه نمی‌داد که پیروی از «مد جاری» در کشورهای صنعتی غرب ضرورتی فرهنگی و اجتماعی و انسانی و هنری تلقی شود. ولی اینهمه، همانطور که گفتیم در چارچوب ارضاء نیازهای فرامرزی رشد می‌کرد. نیازهایی که در رأس آنان مسلماً می‌باید از فراهم آوردن نیروی کار ارزانقیمت برای کشورهای استعمارگر، حمایت از

فروپاشانی بافت طبقات در ایران، و خصوصاً جایگزینی «لشوش» شهری با عوامل «تازه‌نفس» در بافت دولت و حکومت سخن به میان آورد.

ولی پهلوی دوم نیز نهایت امر به سرنوشت اولی دچار می‌شود. همان ارتش کذا، اینبار به دستور آمریکا «شاه» را دقیقاً به صورت نفت خام به خارج صادر می‌کند، و در روند جایگزینی یک دیوانه زنجیری به نام روح‌الله خمینی را به داخل وارد می‌کند. روح‌الله خمینی با توجه به اغلب سخنرانی‌هایی که ایراد کرده به صراحت یک دیوانه زنجیری بود، فردی که می‌بایست تحت نظر روانپزشک قرار می‌گرفت. ولی جالب اینجاست که در فضای آنروز کشور، روند جایگزینی معماری آنچنان شدت و سرعت گرفته بود که قشرهای اجتماعی دیگر نیازی به «درک» سخنان وی احساس نمی‌کردند! در روند فروپاشانی بافت طبقات که طی دوره پهلوی‌ها حاکم شده بود آنان که می‌توانستند بی‌پایگی سخنان خمینی را به درستی «درک» کنند، یا سال‌های سال پیش به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند، و یا در اقلیتی سرکوب شده، در داخل کشور و در انزوای فرهنگی، مطبوعاتی و رسانه‌ای دست و پای می‌زدند؛ همان شرایط مطلوبی که ساواک و دربار بر آنان تحمیل کرده بود.

از طرف دیگر، «لشوشی» که به طمع بهره‌وری از «نعمات» جامعه معماری خواستار جایگزینی هر چه سریع‌تر طبقات بودند، اصولاً کاری با سخنرانی‌های خمینی نداشتند؛ اینان در آتش حرص و طمع بهره‌وری از این «نعمات» در جوش و خروش بودند، و در هر بزنگاه به نقطه «طغیان» می‌رسیدند. هر چه خمینی بیشتر چرند می‌گفت، آتش اشتیاق اینان بیشتر زبانه می‌کشید؛ جامعه پای در یک روند منطقی‌ستیزی گذاشته بود و طبیعتاً منطقی‌ستیزترین فرد که همان

شخص خمینی بود می‌توانست به مقام رهبری جامعه نائل شود. به همین دلیل است که ما پدیده ۲۲ بهمن را یک «شورش شهری» معرفی می‌کنیم. ولی در توضیح این رخداد می‌باید اضافه کرد که روند «شورش» کذا در امتداد سیاست‌های استعماری غرب در کشور می‌باید جستجو شود، سیاست‌هایی که پدیده‌های جایگزینی طبقات اجتماعی، فروپاشانی بافت طبقات به نفع غرب، و خصوصاً جذب «لشوش» جدید در دستور کارشان قرار داشت.

ولی پس از برقراری حکومت اسلامی نیز علیرغم تغییراتی که شرایط استراتژیک در روند موجودیت این تشکیلات استعماری و دست‌نشانده ایجاد کرده بود، باز هم رژیم حاکم به تدریج پای در همان مسیرهای سابق می‌گذارد. نفوذ شدید «مدرک‌گرائی»، گسترش مدهای غربی که اینک به صورت زیرجلکی فضای اجتماعی را می‌کاود و می‌فرساید، و خصوصاً روند جایگزینی طبقات! خلاصه بگوئیم، اگر خر همیشه باقلا نمی‌آورد، حکومت استعماری در کشور ایران به دلیل حاکمیت بلاقیدوشرط اقتصاد وابسته به نفت خام همیشه همین شرایط اجتماعی و سیاسی را بازتولید خواهد کرد. و به همین دلیل است که ۱۶ سال پس از استقرار حکومت اسلامی، در کنار دیگر الزامات سیاسی و استراتژیک شاهد تلاش این حکومت برای «جایگزینی» طبقات یا همان کودتای «سید خندان» می‌شویم.

سیدخندان بر اساس پروژه تکراری «مصدق‌السلطنه» قرار بود گروه‌های صاحب‌نفوذ را منزوی کرده، پس از اعمال انزوا بر آنان، خود نیز در جریان یک کودتای نظامی به مقام «شهید زنده» و سمبل آزادی و استقلال و دیگر خزعبلات، گوشه «عزالت» گزیند. ولی اینبار «آب‌قنات» کذا دیگر همان نتیجه سابق را نداد. دلیل

نیز روشن است، با فعال شدن اهرم‌های سیاسی مسکو در ایران شرایط ایده‌آل که کودتای میرپنج برای انگلستان در صحنه سیاست‌گذاری فراهم آورده بود، دیگر قادر به بازتولید خود نبود.

در این شرایط است که سیاست‌های استعماری، به دلیل قرار گرفتن در بن‌بست‌های تشکیلاتی، «بحران‌سازی» را تبدیل به اصل اساسی و کلیدی در کنترل مسائل سیاسی کشور کرده‌اند. و جهت این بحران‌سازی‌ها چه کسانی بهتر از همان جنایتکاران و آدمکشانی که سال‌ها و سال‌هاست در خدمت استعمار به کشتار و چپاول و سرکوب ملت ایران مشغول‌اند؟ خلاصه کنیم چه کسانی بهتر از موسوی، کروبی، خامنه‌ای، خاتمی و لات‌ولوت‌های وزارت اطلاعات و ... دلیل هیاهو و مسخرگی در اطراف مسائلی همچون «سخنرانی» فلانی در یک دانشگاه، و تظاهرات عاشورا و یا سالروز ۲۲ بهمن دقیقاً همین نیاز سیاست‌های استعماری جهت گسترش میدان آشوب‌های اجتماعی است. اینان که دیگر نمی‌توانند در چارچوب نیازهای واقعی و پایه‌ای خود روندهای «حذف» طبقات، فروپاشی بافت طبقاتی، و تزریق «لشوش» تازه‌نفس در بافت دولتی و تشکیلاتی را به صورت خودبه‌خود عملی کنند، سعی دارند از طریق قرار دادن جامعه در قلب یک بحران و طوفان ساختگی به اهداف خود دست یابند.

با این وجود در همینجا می‌باید عنوان کنیم که اینان در پیشبرد اهداف‌شان مسلماً شکست خواهند خورد. بهترین دلیل اینکه رهبران آشوب‌گر «جنبش سبز»، یعنی همان‌ها که می‌بایست

همچون ناراضیان «رضاشاهی» به سوئیس مهاجرت می‌کردند، و یا مانند خوانین «انقلاب سفید» زندانی یا تیرباران شده، و ترک وطن می‌کردند، نه تنها بالاجبار در تهران مانده‌اند که بسیاری از آنان حتی پست‌ها و مقامات دولتی خود را نیز هنوز در اختیار دارند. و آنان که دستگیر شده‌اند به احتمال زیاد جملگی آزاد خواهند شد.

در اینجا روی سخن با دولت احمدی‌نژاد و با همان اوباشی است که به شیوه معهود قرار بوده پست‌ها و مقامات را تحت نظارت غرب از دست «رقبا» بیرون آورده، در اختیار خود بگیرند. به اینان هم می‌گوئیم که در «روند» کذا، امکان هیچگونه پیشبرد اهداف استعماری وجود ندارد. خلاصه کلام آقای احمدی‌نژاد می‌توانند هزار بار سخنرانی کنند و صد هزار بار هم برای آینده بشریت «تصمیم‌گیری» بفرمایند، ولی هم ایشان بالاجبار می‌باید قبول کنند که روند سه‌گانه استعماری که در بالا به آن اشاره کردیم، دیگر از نظر اجتماعی زمینه‌آجرائی خود را به طور کلی از دست داده. فراتر از این، حال که این روند سه‌گانه در مقام شاه‌کلید اعمال سیاست‌های استعماری بر کشور معطل مانده، می‌باید قبول کنیم که شرایط استراتژیک گذشته نیز دیگر امکان بازتولید نخواهد داشت! دولت و مخالفان ظاهری این دولت، یعنی همان همکاران حکومت می‌باید از هم اکنون به فکر شرایطی باشند که در آن هیاهوسالاری و غوغا‌پروری دیگر نمی‌تواند جایگزین پاسخگویی به نیازهای واقعی ملت شود. و به استنباط ما این همان «محرابی» است که نهایت امر ساختار حاکمیت استعماری فعلی، ساختاری که بیش از ۸۰ سال از قدمت‌اش می‌گذرد در آن قربانی خواهد شد.